



خلاقیت و نوآوری در زیر نگاه قرآنی و احادیث

سپیده سائاز هاشمی ز نور، کارشناس ارشد مدیریت

*چکیده:

هر انسانی حتی با نازل ترین درجه‌ی خلاقیت قادر است این جرقه‌ی مقدس را شعله ور ساخته و خلاقیت خفته را بیدار سازد. باید پذیرفت و باور داشت که این گوهر نفیس و گران بها در وجود همه‌ی ما از ابتدای خلقت تعبیه گردیده، چرا که خداوند ما را نمایندگان خود در روی زمین نامیده است. این فلسفه و این ایمان منشأ بیداری اندیشه، فکر و پیدایش خلاقیت است. خداوند در قرآن کریم از آموزش اسما به انسان سخن می گوید و ارزش ساعتی تفکر را بیش از سالها عبادت می داند. ارزش اندیشه و تفکر در ادیان الهی بخصوص دین اسلام چنان والا است که در قرآن و احادیث بخش های خاصی به این موضع و در اهمیت اندیشه عمیق، تفکر خلاقانه و جستجوگرانه در خلقت موجودات زمین و آسمانهاست. تفکر و اندیشه همراه با عبادت و ذکر سبب آرامش قلب و گشایش دریاچه های ایده ها و تخیلات انسانی است. چیزی که بزرگان و اندیشمندان نابغه اسلامی در زندگی خود بسیار بدان پرداخته اند و برای خلاقیت و نوآوری می توان از آن بهره جست.

*واژگان کلیدی: خلاقیت، نوآوری، تفکر

*مقدمه:

با نام گذاری سال جدید، به نام «نوآوری و شکوفایی» بارقه های امید سرعت گیری روند پیشرفت ایران اسلامی دوچندان می شود. از این رو شناخت چارچوب فکری نوآوری، تقویت مهارت نوآوری و قالب های خلاقیت و خلاقیت پروری در افراد و سازمان ها راه آینده را روشن تر خواهد نمود. در این مقاله علاوه بر تعاریف مختصری از خلاقیت و نوآوری، به بیان این مهم از طریق آیات قرآن کریم و احادیث می پردازیم. امید که این نوشته راهی باشد برای عمل به توصیه مقام معظم رهبری و رسیدن به شکوفایی و نوآوری و رشد در کشور اسلامی عزیزمان ایران.



*خلاقیت چیست؟

به کارگیری توانایی های ذهنی در تلقین عناصر کهنه برای ایجاد یک فکر یا راه حل و ارزشمند و هدفدار را خلاقیت گویند (پرورش استعداد همگانی ابداع و خلاقیت: صص ۹۴-۹۵). یا خلاقیت را می توان هماهنگی و گردآوری کیفیت ها و ایده ها و مفاهیم به شکل جدید که قبلاً وجود نداشته است تعریف کرد. در لغت نامه روانشناسی سیلامی آمده است که خلاقیت استعداد ابتکار و خلق کردن است و به صورت بالقوه در هر فردی و در هر سنی وجود دارد و با محیط اجتماعی، فرهنگ در رابطه تنگاتنگ می باشد به این ترتیب خلاقیت در نوع انسان استعدادی است عمومی مثل هوش و حافظه. لذا هر کسی کم و بیش خلاق است. این استعداد طبیعی برحسب محیط و شرایط کم یا زیاد می شود.

آفرینندگی را می توان با اشاره به تعدادی توانایی ذهنی منجر به تولید آثار خلاق می شوند توصیف کرد. مهمترین این ویژگی ها تفکر واگرا است. گیلفورد در بیان نظریه ی ساخت ذهنی خود گفته است که ویژگی مهم تفکر آفریننده واگرایی آن است. او به طور شیوه ی تفکر آدمیان را به دو دسته واگرا و همگرا تقسیم کرده است. در نظریه ی گیلفورد، هم تفکر همگرا و هم تفکر واگرا ساخت ذهنی تنش اساسی دارند، اما تفاوت آنها در این است که در تفکر همگرا نتیجه ی تفکر از قبل معلوم است یعنی همیشه یک جواب درست یا غلط وجود دارد. اما در تفکر واگرا جواب قطعی وجود ندارد زیادی جواب موجود است که از نظر منطقی هر یک از آنها ممکن است درست باشد.

*نوآوری چیست؟

به هر نوع فرآیند فکری گفته می شود که مسئله را به طریق مفید حل نماید. نوآوری ناشی از بکار بستن هوش آگاهانه نسبت به حل مسائل و رکن اصلی پیشرفت و توسعه همه جانبه زندگی انسان است.

منظور از نوآوری خلاقیت متجلی شده و به مرحله عمل رسیده است، به عبارت دیگر، نوآوری یعنی اندیشه خلاق تحقق یافته؛ نوآوری همانا ارائه محصول، فرآیند و خدمات جدید به بازار است؛ نوآوری به کارگیری توانایی های ذهنی برای ایجاد یک فکر یا مفهوم جدید است. (خلاقیت و نوآوری در سازمان و مدیریت آموزشی: صص ۱۰۷-۱۱۵).

*فرق خلاقیت و نوآوری :

خلاقیت بیشتر یک فعالیت فکری و ذهنی است، ولی نوآوری بیشتر جنبه علمی دارد، در حقیقت نوآوری محصول نهایی عمل خلاقیت است. خلاقیت پیدایی و تولید یک اندیشه و فکر نو است در حالیکه نوآوری علمی ساختن آن اندیشه و فکر است. به عبارت دیگر خلاقیت اشاره به قدرت ایجاد اندیشه های نو دارد و نوآوری به معنای کاربردی ساختن آن افکار نو و تازه است. (مدیریت خلاقیت و نوآوری در سازمان: صص ۵۹-۶۵؛ خلاقیت و شیوه ای نو در اندازه گیری: صص ۴۶-۵۳). خلاقیت به طور عام یعنی توانایی ترکیب اندیشه ها به شیوه ای منحصر به فرد یا ایجاد ارتباطی غیر معمول بین اندیشه ها. ولی یک سازمان که مشوق نوآوری است سازمانی است که دیدگاههای ناشناخته به مسائل یا راه حل های منحصر برای حل مسائل را ارتقا می دهد. نوآوری فرآیند کسب اندیشه ای خلاق و تبدیل آن به محصول



و خدمت و یا یک روش عملیاتی مفید است.

*اهمیت و ضرورت خلاقیت :

در دنیایی که به سرعت در حال تغییر و تحول است و خلاقیت در وهله نخست بعنوان شرط بقا و دوام زندگی تلقی می شود. خلاقیت، قبل از هر چیزی، سازش با تغییر و تحول و همراه شدن با زمان است. بی تردید انسانی که نتواند با شرایط زمان و مکان و آنچه بر آن حاکم است همراه و همگان شود، ممکن به فناست. خلاقیت فرآیندی است که انسان را پویا و زنده نگاه می دارد و قادر می سازد تا از امکانات پیرامون خود در جهت بقا و رشد و تکامل خود استفاده کند به واسطه ی خلاقیت است که ذهنی باز و استعدادی شکوفا می شود.

*نتیجه ی خلاقیت :

زندگی انسان پر انرژی و با نشاط می گردد. آنچه سایرین مسئله تلقی می کنند برای آنها فرصت هایی برای ابداع راه حل های بکر است. به جای آنکه تغییر آنها را ترسانده و مأیوس کند، آنها را به وجد می آورد. ما همگی مسئول زندگی خود هستیم و برای تغییر آن هر زمان که تصمیم بگیریم توانمندیم.

قرآن مجید هم در این باره می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ»
در فن اخلاق، غفلت به عنوان مانع، و بیداری به عنوان شرط لازم تهذیب نفس و سیر و سلوک شمرده شده است. مقدمه واجب سیر و سلوک آن است که انسان توجه کند که ناقص است و باید کامل شود و مسافر است و به زاد و راحله و راهنما نیاز دارد و بدیهی است که اگر کسی غافل باشد و نداند مسافر است، در جای خود می ماند، چنانکه جناب مصلح الدین سعدی گفته است: حرم در پیش است و حرامی در پس؛ اگر رفتی، بردی و اگر خفتی، مردی . کسی که عازم سفر است اگر نداند که مسافر است و حرامی و راهزن در کمین اوست، اگر بخوابد، یقیناً گرفتار غارت راهزنان خواهد شد و اگر نخوابد و حرکت کند، به مقصد می رسد . شیطان صریحا گفت من در کمینم: لا قعدن لهم صراطک المستقیم. کسی که بداند مسافر است، قهرا به فکر حرکت است و اگر مسافر به فکر حرکت باشد، به فکر تحصیل زاد و توشه مطابق با مسیر و مقصد خواهد بود. در تعبیرات دینی از کسانی که اهل سیر و سلوک نیستند به عنوان خوابیده یا مست یاد می شود. مست کسی است که می، عقلش را پوشانده است و بنابراین، جوانی و یا مقام و غرور و مال هم از آن جهت که چهره عقل را می پوشاند و نمی گذارد انسان بیدار شود و حرکت کند مست کننده است. به هر تقدیر، کسی که نداند ناقص است و کاملی باید او را تکمیل کند و یا نداند نیازمند است و بی نیازی باید نیازش را رفع کند و یا نداند مسافر است و باید حرکت کند، او در خواب است و سهمی از اخلاق ندارد و در حالت خواب هم می میرد و در همان حال او را به جایی که نمی خواهد، می برند؛ چون حرکت ضروری و یقینی است: (و ما جعلنا لبشر من قبلك الخلد افائن مت فهم الخلدون)، هیچ کس در نشئه طبیعت، آرام نیست و نمی آرمند؛ زیرا دنیا آرامگاه نیست؛ چنانکه برزخ و قبر نیز آرامگاه نیست. این که در چهره سنگ قبر، نوشته می شود: آرامگاه بر اساس نسبت برزخ به دنیاست و گرنه قبر یا برزخ نیز نسبت به قیامت، آرامگاه نیست، اگر چه برزخیان تلاش اهل طبیعت و دنیا را پشت سر گذاشته اند؛ ولی در جوش و خروشند تا به دارالقرار امن و مطلق



که بهشت است برسند. در حقیقت بهشت آرامگاه است. در مناجات شعبانیه نیز درباره بیداری از خواب غفلت آمده است: الهی لم یکن لی حول فانتقل به عن معصیتک الا فی وقت ایقظتنی لمحببتک. خدایا! من غافل بودم و هیچ توفیق حرکت نداشتم مگر آنگاه که تو مرا بیدار کردی؛ اما برای این بیداری، تلاش و کوشش لازم است. صدای انبیا وقتی به گوش کسی برسد، او را بیدار می‌کند؛ حتی اگر خوابیده باشد و انبیا هم آمده‌اند تا مردم خوابیده را بیدار کنند، ولی اگر خواب کسی، سنگین باشد، صدای انبیا هم چنین انسان خوابیده را بیدار نمی‌کند. از این رو ذات اقدس خداوند به رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌فرماید: «و ما انت بمسمع من فی القبور». کسی که مرده یا خوابیده است سخن تو را نمی‌شنود تا زنده یا بیدار شود. اما اگر کسی بیدار شود، می‌فهمد باید حرکت کند و اگر حرکت نکند و دو لحظه در یک حال بماند، مغبون است.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «من استوی یوماه فهو مغبون». اگر کسی دو روزش یکسان باشد، گرفتار غبن و زیان است. منظور از روز هم شبانه روز یا روز در مقابل شب نیست. بنابراین، اگر کسی دو ساعت و حتی دو لحظه‌اش یکسان باشد، ضرر کرده است. زیرا عمر خود را داده و چیزی در مقابل آن نگرفته است، ولی اگر دائما به یاد حق باشد، چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: «و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفه و دون الجهر من القول بالعدو و الاصل ولا تکن من الغافلین». حتی دو دقیقه یا دو لحظه‌اش نیز، همسان نیست و او هر لحظه به ذات اقدس اله نزدیک‌تر می‌شود و می‌فهمد که هر مرتبه‌ای نسبت به مرتبه آینده، نقص و هر مرتبه آینده نسبت به گذشته کمال است. از این رو گفته‌اند: حسنات الابرار سیئات المقربین. بنابراین، اولین شرط برای سیر و سلوک، بیداری است. پس از بیداری و عزم بر حرکت انسان سالک در می‌یابد که برای حرکت، زاد و توشه، مرکب، راهنما و شناخت لازم است. به هر تقدیر، کسی که نداند ناقص است و کاملی باید او را تکمیل کند و یا نداند نیازمند است و بی‌نیازی باید نیازش را رفع کند و یا نداند مسافر است و باید حرکت کند، او در خواب است و سهمی از اخلاق ندارد و در حالت خواب هم می‌میرد و در همان حال او رابه جایی که نمی‌خواهد، می‌برند. امام صادق (ع) مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه می‌فرماید: «العبودیه کنهها الربوبیه» یعنی بندگی و عبودیت فتح زندان درونی است. در واقع انسان زمانی می‌تواند بر عالم مسلط گردد که با خلاقیت از حصار نفس اماره آزاد گردد و خود باغبان وجود خویش گردد و این عین بندگی است.

* رشد و خلاقیت در قرآن کریم :

۱ - « وَ إِذَا سَأَلَکَ عِبَادِی عَنی فِإِنِّی قَرِیْبٌ أُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلِیَسْتَجِیْبُوْا لِیَ وَ لَیُؤْمِنُوْا بِی لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُوْنَ » (سوره بقره، آیه ۱۸۶) و چون بندگان من از تو سراغ مرا می‌گیرند بدانند که من نزدیکم و دعوت دعاکنندگان را اجابت می‌کنم البته در صورتی که مرا بخوانند پس باید که آنان نیز دعوت مرا اجابت نموده و باید به من ایمان آورند تا شاید رشد یابند.

۲ - « لَا اِکْرَاهَ فِی الدِّیْنِ قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ یَکْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ یُؤْمِنْ بِاللّٰهِ فَقَدْ اَسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی لَا اِنْفِصَامَ لَهَا وَ اللّٰهُ سَمِیْعٌ عَلِیْمٌ » (سوره بقره، آیه ۲۵۶) هیچ اکراهی در این دین نیست، همانا رشد از غی متمایز شد، پس هر کس به طغیانگران کافر شود و به



خدا ایمان آورد، بر دستاویزی محکم چنگ زده است، دستاویزی که ناگسستی است و خدا شنوا و دانا است.

*معنای رشد و غی و فرق آن ها با هدایت و ضلالت :

«اکراه» به معنای آن است که کسی را به اجبار وادار به کاری کنند. کلمه رشد که هم با ضمه «راء» و هم با ضمه «راء و شین» خوانده می شود به معنای رسیدن به واقع مطلب و حقیقت امر و وسط طریق است، مقابل «رشد» کلمه «غی» قرار دارد، که عکس آن را معنای می دهد، بنابراین این رشد و غی اعم از هدایت و ضلالت هستند، برای اینکه هدایت به معنای رسیدن به راهی است که آدمی رابه هدف می رساند، و ضلالت هم (بطوری که گفته شده) نرسیدن به چنین راه است ولی ظاهرا استعمال کلمه رشد در رسیدن به راه اصلی و وسط آن از باب انطباق بر مصداق است، ساده تر بگوییم: یکی از مصادیق رشد و یا لازمه معنای رشد، رسیدن به چنین راهی است، چون گفتیم رشد به معنای رسیدن به وجه امر و واقع مطلب است و معلوم است که رسیدن به واقع امر، منوط بر این است که راه راست و وسط طریق را پیدا کرده باشد، پس رسیدن به راه، یکی از مصادیق وجه الامر است. پس حق این است که کلمه «رشد» معنایی دارد و کلمه «هدایت» معنایی دیگر، الا اینکه با اعمال عنایتی خاص به یکدیگر منطبق می شوند، و این معنا واضح است و در آیات زیر کاملا به چشم می خورد: «فان آنستم منهم رشدا» «و لقد آتینا ابراهیم رشده من قبل» و همچنین کلمه «غی» و «ضلالت» به یک معنا نیستند، بلکه هر یک برای خود معنایی جداگانه دارند، اما این دو نیز با اعمال عنایتی مخصوص، در موردی هر دو با یک دیگر منطبق می شوند، و به همین جهت قبلا گفتیم که «ضلالت» به معنای انحراف از راه (با در نظر داشتن هدف و مقصد) است، ولی «غی» به معنای انحراف از راه با نسیان و فراموشی هدف است، و «غوی» به کسی می گویند که اصلا نمی داند چه می خواهد و مقصدش چیست. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۲، صفحه ۵۲۲).

۳ - « وَ ابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَاِنْ اٰنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ وَا لَا تَأْكُلُوهَا اِسْرَافًا وَا بَدَارًا اِنْ يَكْبُرُوْا وَا مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَا مَنْ كَانَ فَقِيْرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوْفِ فَاِذَا دَفَعْتُمْ اِلَيْهِمْ اَمْوَالَهُمْ فَاَشْهَدُوْا عَلَيْهِمْ وَا كْفَىٰ بِاللّٰهِ حَسِيْبًا » (سوره نساء، آیه ۶)

یتیمان را آزمایش نمائید تا هنگامی که بالغ شده و تمایل به نکاح پیدا کنند، آنگاه اگر آنها را دانا به درک مصالح زندگانی خود یافتید اموالشان را به آنها باز دهید و به اسراف و عجله مال آنها را حیف و میل مکنید بدین اندیشه که مبدا کبیر شوند (و اموالشان را از شما بگیرند) و هر کس از اولیای یتیم دار است به کلی از هر قسم تصرف در مال یتیم خودداری کند و هر کس که فقیر است در مقابل نگهداری آن مال، به قدر متعارف ارتزاق کند پس آنگاه که یتیمان بالغ شدند و مالشان را رد کردید هنگام رد مال به آنها باید گواه گیرید برای حکم ظاهر، ولی در باطن «علم حق» و «گواهی خدا» برای محاسبه خلق کافی است.

۴ - « سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كَلِمَةً اٰيَةً لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا وَاِنْ يَرَوْا سَبِيْلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا وَاِنْ يَرَوْا سَبِيْلَ الْغَىِّ يَتَّخِذُوْهُ سَبِيْلًا ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ



كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ» (سوره اعراف، آیه ۱۴۶) و کسانی را که در این سرزمین بناحق بزرگی می کنند از آیه های خویش منصرف خواهیم کرد که هر آیه ای ببینند بدان ایمان نیارند اگر راه کمال ببینند آن را پیش نگیرند؛ اگر راه ضلال ببینند آن را پیش گیرند، چنین شود زیرا آیه های ما را دروغ شمرده و از آن غفلت ورزیده اند. جمله «و ان یروا سبیل الرشد لا یتخذوه سبیلًا...» و این که جمله را با تمام خصوصیتی که در اثبات دارد در نفی تکرار نموده برای این است که شدت اعتنای متکبرین را به مخالفت با «سبیل رشد» و پیروی از «سبیل بغی» برساند و دلالت کند بر اینکه انحراف ایشان قصدا و از روی عمد بوده و هیچ عنری از قبیل خطا و یا جهل نداشتند. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۸، صفحه ۳۱۷).

۵ - « قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَمْ لَكُم مَّا تَأْمُرُكَ أَنْ تُتْرَكَ مَا يُعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ » (سوره هود، آیه ۸۷) گفتند: ای شعیب آیا نمازت به تو دستور می دهد که ما آنچه را پدرانمان می پرستیدند ترک گوئیم و آنچه را می خواهیم، در اموالمان انجام ندهیم؟ که همانا تو مرد بردبار و رشیدی هستی.

این جمله حکایت گفتار مردم مدین در رد حجت شعیب (ع) است، جمله ای است که لطیف ترین ترکیب کلامی را دارد، هدف نهایی آن مردم این بوده که بگویند: ما اختیار خود در زندگی خویش و اینکه چه دینی برای خود انتخاب کنیم و چگونه در اموال خود تصرف نماییم را به دست کسی نمی دهیم، ما آزادی و مال خود را در هر راهی که بخواهیم خرج می کنیم و تو حق نداری به ما امر و نهی کنی و خواسته و میل خود را بر ما تحمیل نمایی و از هر چه بدت می آید ما را به ترک آن وا بداری، و اگر بخاطر نماز و عبادتی که داری و بخاطر اینکه می خواهی به درگاه پروردگارت تقرب جویی در دایره اراده و کراهت خود بجوی و از دایره وجود خود تجاوز مکن، برای اینکه تو مالک غیر مصالح شخصی خود نیستی چیزی که هست این منظور خود را در صورتی جالب بیان کرده اند، در عبارتی که با نوعی قدرت نمایی توأم با ملامت آمیخته است عبارتی که آن دو نکته را در قالب استفهام انکاری افاده می کند، یعنی گفتند: آنچه تو از ما می خواهی که پرستش بتها را ترک نموده و نیز به دلخواه خود در اموالمان تصرف نکنیم چیزی است که نمازت تو را بر آن وادار کرده و آن را در نظرت زشت و مشوه جلوه داده پس در واقع نماز تو اختیاردار تو شده و تو را امر و نهی می کند، و اینکه تو خیال کرده ای خودت هستی که از ما می خواهی چنان بکنیم و چنین نکنیم، اشتباه است، این نماز تو است که می خواهد ما چنین و چنان کنیم در حالی که نه تو مالک سرنوشت مایی و نه نمازت، زیرا ما در اراده و شعور خود آزادیم، هر دینی را که بخواهیم اختیار می کنیم و هر جور که بخواهیم در اموال خود تصرف می کنیم بدون اینکه چیزی و کسی جلوگیر ما باشد و حال که ما آزادیم غیر آن دینی که دین پدرانمان بود انتخاب نمی کنیم و در اموال خود به غیر آنچه دلخواه خود ما است تصرف نمی کنیم و کسی هم حق ندارد از تصرف صاحب مال در مال خودش جلوگیری کند.

پس چه معنا دارد که نمازت تو را امر به چیزی کند و ما مجبور باشیم امری را که به تو شده امتثال کنیم؟ و به عبارتی دیگر اصلا چه معنا دارد که نماز تو، تو را به عمل شخص خودت



امر نکند بلکه تو را به عملی که قائم به ما است و ما باید انجامش دهیم امر کند؟ آیا اینگونه امر کردن را چیزی جز سفاقت در رای می توان نام نهاد، از سوی دیگر ما تو را مردی حلیم و رشید می شناسیم و کسی که به راستی حلیم و رشید است در جلوگیری و نهی از هر کسی که به نظرش می رسد کار بدی می کند عجله نموده و در انتقام از کسی که به نظرش می رسد مجرم است شتاب نمی نماید بلکه صبر می کند تا حقیقت امر برایش روشن گردد، (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۰، صفحه ۵۴۶). این است معنای حلم و این است طرز رفتار شخص حلیم و همچنین کسی که به راستی رشید است در هیچ کاری که در آن ضلالت و سردرگمی است اقدام نمی کند و تو که مردی رشید هستی چگونه به مثل چنین عمل سفیهانه ای که صورتی جز جهالت و گمراهی ندارد اقدام کرده ای؟! (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۰، صفحه ۵۳۷). آن قسمت جمله «اصلوتک تا مرک ... انک لانت الحلیم الرشید» که دعوت شعیب را زیر سر نماز او دانسته و اینکه نسبت امر و نهی را تنها به نماز دادند و نه به کسی دیگر اساسش بر استهزاء و تمسخر بود اما آن قسمتش که او را مردی حلیم و رشید خواندند، چون از اینکه در جمله «انک لانت الحلیم الرشید» مطلب را از سه راه تاکید کردند یکی بوسیله حرف «ان» و یکی بوسیله حرف «لام» و یکی از این راه که خبر «ان» را جمله اسمیه آوردند، به دست می آید که خواسته اند به وجه قویتری حلم و رشد را برای آن جناب اثبات کنند تا ملامت و انکار عمل او و یا به عبارتی دیگر زشتی عمل او نمودارتر گردد زیرا عمل سفیهانه از هر کسی بد است ولی از کسی که حلیم و رشید است بدتر است و شخصی که دارای حلم و رشد است و هیچ شکی در حلم و رشد او نیست هرگز نباید به چنین عمل سفیهانه ای دست بزند و علیه حریت و استقلال فکری و عقیدتی مردم قیام نماید. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۰، صفحه ۵۴۸).

۶ - « وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطٰنٍ مُّبِينٍ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَ مَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ بِرَشِيدٍ » (سوره هود، آیه ۹۶ و ۹۷) ما موسی را با معجزاتمان و با برهانی روشن فرستادیم بسوی فرعون و درباریان او ولی مردم راه و روش فرعون را پیروی کردند با اینکه روش فرعون کسی را بسوی حق هدایت نمی کرد بلکه زیر بنایش جهالت و گمراهی بود. در این جمله رسالت موسی (ع) را بخصوص فرعون و ملاء او نسبت داده ، و کلمه «ملاء» به معنای اشراف و بزرگان قوم است که با هیبت خود دل مردم را پر می کنند ، نه به همه قوم ، که شاید به کار بردن این کلمه برای اشاره به این معنا باشد که عامه مردم همیشه دنباله رو اشراف و بزرگانند و از خود هیچ رأیی ندارند، رأی آنها همان تصمیمی است که اشراف برایشان بگیرند. ظاهرا مراد از کلمه «امر» در جمله «فاتبعوا امر فرعون ، امر فرعون را پیروی کردند» معنایی باشد اعم از قول و فعل، همچنانکه خدای تعالی از فرعون حکایت کرده که گفت: «ما اریکم الا ما اری و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد»، در نتیجه کلمه «امر» منطبق می شود بر سنت و طریقه ای که فرعون آن را اتخاذ کرده بود و مردم را با آن امر می کرد، و گویا آیه مورد بحث که می فرماید: «و ما امر فرعون برشید»، محاذی و مقابل گفتار فرعون است که سوره مؤمن آن را حکایت کرد که ادعا می کرد من شما را به راه رشد هدایت می کنم، و آیه مورد بحث می خواهد این ادعا را باطل و فرعون را در این



ادعا تکذیب کند و کلمه «رشد» بر وزن فعلیل صفت مشبیه از رشد است و رشد خلاف غی و گمراهی است، یعنی: امر فرعون دارای رشد نیست تا بتواند به سوی حق هدایت کند بلکه دارای غی و جهالت است، ولی بعضی از مفسرین گفته اند: «رشد» در اینجا به معنای مرشد است.

و در این جمله یعنی جمله «و ما امر فرعون برشید» اسم ظاهر در جای ضمیر به کار رفته چون می توانست بفرماید: «فاتبعوا امر فرعون و ما امره برشید» و شاید فایده تکرار کلمه فرعون برای آن معنایی بوده که خود این کلمه داشته چون هر کسی از این کلمه معنای تفرعن و طغیان را می فهمد و در نتیجه از همین کلمه می فهمد که صاحب این اسم نمی تواند دارای امری رشید باشد و معلوم است که این استفاده به هیچ وجه در ضمیر راجع به این کلمه نیست. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۰، صفحه ۵۷۲).

۷- «إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا» (سوره کهف، آیه ۱۰) وقتی آن جوانان به غار رفتند و گفتند: پروردگارا ما را از نزد خویش رحمتی عطا کن و برای ما در کارمان صوابی مهیا فرما.

کلمه «اوی» از «اوی» است که به معنای برگشتن است، البته نه هر برگشتنی، بلکه برگشتن انسان و یا حیوان به محل اقامت و زندگی اش تا در آنجا دوباره استقرار یابد. و کلمه «فتیه» جمع سماعی «فتی» است، و «فتی» به معنای جوان است، و این کلمه خالی از شائبه مدح نیست و تقریباً منظور از آن، جوان خوب می باشد.

کلمه «هیء» از ماده تهیه و آماده کردن است. یضای گفته است که اصل تهیه هر چیزی پدید آوردن هیات آن است. و کلمه «رشد»، به فتحه را و شین بو همچنین کلمه «رشد»، به ضمه را و سکون شین - راه یافتن به سوی مطلوب است. راغب گفته: «رشد» و «رشد» در مقابل «غی» است که در جای کلمه هدایت استعمال می شود. مقصود از «رحمت» و «رشد» در دعای اصحاب کهف: «ربنا اتنا من لدنک رحمة و هیء لنا من امرنا رشدا» و جمله «فقالوا ربنا اتنا من لدنک رحمة» تفریح دعای ایشان است بر بازگشتن ایشان، گویا وقتی ناتوانی و بیچارگی خود را دیدند مضطر به این شدند که از درگاه خدا مسئلت نمایند، و این تفریح را کلمه «من لدنک» تأیید می کند، زیرا اگر دستشان از هر چاره ای قطع نشده باشد، و یأس و نومیدی از هر طرف احاطه شان نکرده باشد رحمتی را که درخواست کردند مقید به قید «لدنک» نمی کردند، بلکه می گفتند آتنا رحمة - خدایا به ما رحمتی فرست. همچنان که دیگران می گویند: «ربنا آتنا فی الدنیا حسنة» و یا می گویند: «ربنا و آتنا ما وعدتنا علی رسلك» پس مراد از رحمت سؤال شده تأیید الهی بوده در جایی که مؤیدی غیر او نیست. ممکن هست مراد از رحمت سؤال شده از ناحیه پروردگار پاره ای مواهب و نعمت های مختص به خدا باشد از قبیل هدایت که در مواضعی از کلام مجیدش آن را از ناحیه خودش به تنهایی دانسته است، تقیید به جمله «من لدنک» هم خالی از اشعار به این معنا نیست. و ورود نظیر این قید در دعای راسخین در علم که در قرآن آمده باز این احتمال را تأیید می کند، چنانچه فرموده: «ربنا لاترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة» که می دانیم



در این درخواست جز هدایت چیزی را نخواستند. و در جمله «وهیبی ء لنا من امرنا رشدا» مراد از «امرنا» آن وصفی است که مخصوص به خود آنان بوده و به خاطر همان وضع از میان قوم خود بیرون آمده و فرار کرده اند و حتماً آن قوم در پی مردم با ایمان بوده اند تا هر جا یافتند آنها را به قتل برسانند، و یا بر پرستش غیر خدا مجبورشان کنند. و این عده پناهنده به غار شدند در حالی که نمی دانستند سرانجام کارشان به کجا می رسد، و چه بر سرشان می آید، و غیر از پناهندگی به غار هیچ راه نجات دیگری نداشتند، و از همین جا معلوم می شود که مراد از رشد همان راه یافتن و اهداء به روزنه نجات است. پس این جمله، یعنی جمله «وهیبی ء لنا من امرنا رشدا» بنا بر احتمال اول از دو احتمالی که در سابق در معنای رحمت گذشت، عطف تفسیر بر جمله «اتنا من لدنک رحمه» خواهد بود، و بنا بر احتمال دوم درخواست دیگری غیر درخواست رحمت خواهد شد. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۳، صفحه ۳۴۱).

۸ - «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ أذْكَرُ رُبِّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشْدًا» (سوره کهف، آیه ۲۴) مگر آنکه خدا بخواهد، و چون دچار فراموشی شدی پروردگارت را یاد کن، و بگو شاید پروردگارت مرا به چیزی که به صواب نزدیکتر از این باشد هدایت کند. مسأله اتصال به سیاق آیات قبل و اشتراکش با آنها در سیاق تکلیف اقتضاء می کند که اشاره به کلمه «هذا» اشاره به ذکر خدا بعد از فراموشی باشد، و معنایش این باشد: امیدوار باش که پروردگارت تو را به امری هدایت کند که رشدش از ذکر خدا بعد از نسیان بیشتر باشد، و آن عبارت است از ذکر دائمی و بدون نسیان. در نتیجه آیه شریفه از قبیل آیاتی خواهد بود که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را به دوام ذکر دعوت می کند، مانند آیه «و اذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفهً و دون الجهر من القول بالغدو و الاصل و لا تکن من الغافلین» چون به یاد چیزی افتادن بعد از فراموش کردن و بیاد آوردن و به خاطر سپردن که دیگر فراموش نشود خود از اسباب دوام ذکر است. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۳، صفحه ۳۸۲).

۹ - «وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَزُورُ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ إِذَا غَرَبَتْ تَقْرِضُهُمْ ذَاتَ الشَّمَالِ وَ هُمْ فِي فَجْوَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَ مَنْ يُضَلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَاوِيًا مُرْتَدًا» (سوره کهف، آیه ۱۷) و خورشید را بینی که چون بر آید از غارشان به طرف راست مایل شود و چون فرو رود به جانب چپ بگردد، و ایشان در فراخنا و قسمت بلندی غارند، این از آیه های خداست هر که را خدا هدایت کند او هدایت یافته است و هر که را خدا گمراه کند دیگر دوستدار و دلسوزی و رهبری برایش نخواهی یافت.

این وضعی که اصحاب کهف به خود گرفتند از عنایت الهی و لطف او نسبت به ایشان بوده تا به همین حالت ایشان را زنده نگهدارد تا وقتی که منظور بوده به سر رسد، و لذا دنبال آیه فرموده: «ذلک من آیات الله من ینهد الله فهوالمهتد ومن یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا» و تحسبهم ایقازا وهم رقود» - کلمه «ایقازا» جمع «یقظا» و «یقظان» (بیدار)، و کلمه «رقود» جمع «راقدا» (خواب رفته) است و در کلام اشاره است به این که در حال خواب چشمهایشان باز



بوده است، زیرا می فرماید: تو آنان را بیدار خیال می کنی ولی خوانند. «ونقلبهم ذات الیمین وذات الشمال» مقصود این است که آنان را یکبار از طرف شانه چپ به راست وباری دیگر از راست به چپ می گردانیم تا بدنهایشان که به زمین چسبیده نبوسد، و زمین لباسها و بدنهایشان را نخورد، و قوای بدنیشان در اثر رکود، وخمود و بی حرکتی در مدتی طولانی از کار نیفتد.

«وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید» - کلمه «وصید» به معنای درگاه خانه است و بعضی گفته اند به معنای آستانه خانه است، و معنای آیه این است که: اصحاب کهف که وضعشان را گفتیم، در حالی آن وضع را داشتند که سگشان ذراع دست خود را روی زمین پهن کرده بود، این جمله در ضمن از این معنا هم خبر می دهد که سگ اصحاب کهف همراه ایشان بوده، و مادام که آنان در کهف بوده اند آن حیوان نیز با ایشان بوده است. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۳، صفحه ۳۵۵).

۱۰ - « قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰ أَنْ تُعَلِّمَنِي مِمَّا عَلَّمْتَٰ رَبُّكَ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنَ الَّذِي تَدْعُنِي لِأَتَّبِعَكَ يَا أَيْدُومُوتُ كُنْتُ مِنَ الْغَايِبِينَ » (سوره کهف، آیه ۶۶) موسی بدو گفت آیا پیرویت کنم بر آنکه بیاموزی مرا از آنچه آموختی رشد را؟ کلمه «رشد» در معنا مخالف «غی» است، آن به معنای اصابت به واقع و صواب و این به معنای خطا رفتن است. کلمه «رشد» در آیه شریفه، مفعول له و یا مفعول به است و معنای آیه این است که: موسی گفت آیا اجازه می دهی که با تو بیایم، و تو را بر این اساس پیروی کنم که آنچه خدا به تو داده برای اینکه من هم به وسیله آن رشد یابم به من تعلیم کنی؟ و (یا آنچه را که خدا از رشد به تو داده به من هم تعلیم کنی؟) (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۳، صفحه ۴۳۴).

۱۱ - « وَ لَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِن قَبْلُ وَ كُنَّا بِهٖ عٰلِمِينَ » (سوره انبیاء، آیه ۵۱) و به تحقیق که ما در گذشته به ابراهیم آن رشدی را که می توانست داشته باشد دادیم و ما دانای حال او بودیم.

در این آیه به ما قبل موسی و هارون، و نزول تورات، انعطافی شده، و کلمه «من قبل» آن را به خوبی می رساند و مراد این است که بفرماید: دادن تورات به موسی و هارون از ما امر نو ظهوری نیست، بلکه سوگند می خورم که ما قبل از موسی و هارون این رشد را به ابراهیم داده بودیم.

و مقصود از «رشد» معنایی است که در مقابل «غی» و گمراهی قرار دارد، و آن رسیدن به واقع است، و در ابراهیم ابتدای فطری و تام و تمام او به توحید و به سایر معارف حقه است، و اضافه رشد به ضمیری که به ابراهیم بر می گردد، اختصاص رشد را به وی می رساند و می فهماند که ابراهیم خود لایق چنان رشدی بود، مؤید این معنا جمله «و کنا به عاملین» - ما هم او را می شناختیم» است، و این کنایه است از علم به خصوصیات حال او، و مقدار استعدادش.

و معنای آیه این است که سوگند می خورم که ما به ابراهیم دادیم آنچه را که وی مستعد و لایق آن بوده و آن عبارت بود از رشد، و رسیدنش به واقع، و ما او را از پیش می شناختیم و



همانطور که گذشت مراد از آنچه خدای سبحان به ابراهیم داد، همان دین توحید و سایر معارف حقه است که ابراهیم (ع) بدون تعلم از معلم، و یا تذکر مذکری، و یا تلقین ملقنی، با صفای فطرت و نور بصیرت خود درک کرد. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۴، صفحه ۴۱۹).

۱۲ - « يَقَوْمَ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جَاءَنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أَرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ » (سوره مؤمن، آیه ۲۹) ای قوم من، امروز سلطنت و قدرت به دست شماست و در زمین نیرومند هستید ولی اگر فردا عذابی از ناحیه خدا بیاید چه کسی ما را یاری می کند؟ فرعون گفت: هیچ رأی جز آنچه ارائه دادم ندارم و شما را جز به راه رشد هدایت نمی کنم.

معنای کلمه «ظاهرين» غلبه و علو در ارض است. و منظور از «ارض» سرزمین مصر و منظور از «بأس الله» اخذ خدا و عذاب اوست و استفهام در آیه انکاری است. معنایش این است که: مؤمن آل فرعون به فرعونیان می گوید: ای قوم و قبیله من، امروز ملک و سلطنت در دست شماست، و شما بر سایر مردم یعنی بنی اسرائیل غلبه دارید و در زمین علو و بلند پروازی می کنید، فردا اگر عذاب خدا به سوی ما آید، همچنان که موسی وعده اش را داده، چه کسی ما را یاری می کند؟ در این بیان خودش را هم داخل در آنان و جزو آنان قرار داده تا در ترساندنشان از عذاب خدا مؤثرتر و در خیرخواهی آنان رساتر سخن گفته باشد و سخن بهتر در دل‌هایشان جای بگیرد، و خلاصه بفهماند که عاقبتی را که برای خودش می خواهد، برای آنان نیز می خواهد. فرعون در پاسخ گفت: من شما را جز به طریق صواب و مطابق واقع راهنمایی نمی کنم، و منظورش این بوده که بگوید: خودم بدانچه مردم را به سوی راهنمایی می کنم یقین دارم، و آن طریقه علاوه بر اینکه برایم معلوم است، با واقع هم مطابق است، و این سخن از فرعون یک فریبکاری و زرنگی عجیبی است. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۷، صفحه ۵۰۰).

۱۳ - « وَ قَالَ الَّذِي ءَامَنَ يَقَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِيكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ » (سوره مؤمن، آیه ۲۸) و آنکه ایمان آورده بود گفت: ای قوم مرا پیروی کنید تا شما را به راه رشد هدایت کنم. مؤمن آل فرعون بار دیگر قوم خود را مخاطب قرار داده و ایشان را به پیروی خود دعوت می کند که اگر پیرویش کنند هدایتشان خواهد کرد، چون پیروی او پیروی موسی است. و «سبیل رشاد» عبارت است از راهی که سلوک آن آدمی را به حق می رساند، و به سعادت دست می یابد. و کلمه «هدایت» در اینجا به معنای نشان دادن راه است. و جمل «اهدکم سبیل الرشاد»، طعن بر فرعون است که طریقه خود را «ارشاد» می خواند و می گفت: «و ما اهدیکم الا سبیل الرشاد». و بقیه الفاظ آیه روشن است. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۷، صفحه ۵۰۴).

۱۴ - « وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ مِنَ الْقَاسِطِينَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ تَحَرَّوْا رَشَادًا » (سوره جن، آیه ۱۴) و اینکه ما نیز دو طایفه ایم بعضی از ما مسلمانند و بعضی منحرف پس هر کس تسلیم خدا گردد راه رشد را پیش گرفته است. مراد از کلمه «مسلمون» این است که ما تسلیم امر خداییم، پس مسلمون کسانیند که امر



را تسلیم خدا کردند، و در هر چه بخواهد و دستور دهد مطیع او هستند. و مراد از کلمه «قاسطون» مایلین به سوی باطل است، در مجمع البیان گفته که «قاسط» به معنای عدول کننده از حق است، بر خلاف کلمه «مقسط» که به معنای عدول کننده به سوی حق است. و معنای آیه این است که: ما گروه جنیان به دو طایفه تقسیم می شویم: یک طایفه آنهایی که تسلیم امر خدا و مطیع او هستند، و طایفه دیگر کسانی که از تسلیم شدن برای امر خدا با اینکه حق است عدول کرده و منحرف شده اند.

و کلمه «تحری» در جمله «فمن اسلم فاولئك تحروا رشدا» در مورد هر چیزی استعمال شود به معنای گشتن برای یافتن آن است و معنای جمله این است که: کسانی که تسلیم امر خدا شدند، آنها در صدد یافتن واقع و پیدا کردن حق بر آمدند. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۲۰، صفحه ۱۷۰).

« قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا » (سوره جن، آیه ۲۱) بگو همانا من ندارم برای

شما ضرر و نه رشدی را.

آنچه از سیاق آیات کریمه استفاده می شود این است که: رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به دستور پروردگار موقعیت خود نسبت به پروردگارش و نسبت به مردم را بیان کرده، درباره موقعیتی که نسبت به خدای تعالی دارد گفته که من او را می خوانم و کسی را شریک او نمی دانم، «نما ادعوا ربی و لا اشرک به احدا» و درباره موقعیتش نسبت به مردم فرموده: من هم بشری مثل شمایم، و مثل شما مالک رشد و ضرر خودم نیستم، تا چه رسد به اینکه با اراده خودم به شما ضرر برسانم، و یا با قدرتی که دارم شما را به خیری که خودم می خواهم ارشاد کنم، بلکه من تنها مأموری از ناحیه خدا هستم که شما را دعوت کنم، و جز امتثال او چاره ای ندارم، و کسی که مرا از کیفر خدا پناه دهد سراغ ندارم، نه تنها من سراغ ندارم بلکه چنین ملجا و پناهی برای مخالفان و عصیانگران او وجود ندارد، نه برای من و نه برای شما، پس شما هم چاره ای جز اطاعت خدا و رسولش ندارید و کسی که خدا و رسولش را عصیان کند، آتش جهنم را دارد، که در آن تا ابد جاودانه بسر ببرد، و به زودی یعنی وقتی وعده خدا را ببینید همه خواهید فهمیدو لازمه این سیاق این است که مراد از « مالکیت ضرر»، قدرت بر واقع ساختن ضرر بر مشرکین باشد، هر وقت که بخواهد. و مراد از « مالکیت رشد»، قدرت بر رساندن نفع به ایشان از راه اصابه واقع باشدو بنابراین، معنای آیه این می باشد که: من ادعا نمی کنم که می توانم به شما ضرر و یا نفع برسانم. بعضی گفته اند: مراد از ضرر، «غی» (گمراهی و خطا) است، که در مقابلش رشد را آورده، و تعبیر از «غی» به ضرر از باب تعبیر به مسبب از سبب است. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۲۰، صفحه ۱۷۰).

« وَ أَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَنُرْسِلَنَّهُمْ وَ لَكِنِ اللَّهُ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانِ وَ زِينَتُهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّشِدُونَ » (سوره حجرات، آیه ۷) و بدانید که رسول الله در بین شما است باید که از او اطاعت کنید و اگر او شما را در بسیاری امور اطاعت کند خود شما به تنگ می آید و لیکن خدای تعالی ایمان را محبوب شما کرد و در دلهایتان زینت داد و کفر و فسوق و عصیان را مورد نفرتتان قرار



داد اینان رشد یافتگانند. مضمون این آیه روشن کردن مؤمنین است به اینکه خدای سبحان ایشان را به جاده رشد انداخته، و به همین جهت است که ایمان را محبوبشان کرده و در دل‌هایشان زینت داده، و کفر و فسوق و عصیان را از نظرشان انداخته، پس باید که از این معنا غفلت نکنند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را دارند. کسی را دارند که مؤید از ناحیه خداست. کسی را دارند که از ناحیه پروردگارش بینه ای دارد که هرگز جز به راه رشد نمی برد، و به سوی چاه و گمراهی نمی کشاند، پس باید او را اطاعت کنند، و هر چه او اراده می کند اراده کنند، و هر چه او اختیار می کند اختیار کنند، و اصرار نورزند که آن جناب ایشان را در آراء و اهوائشان اطاعت کند، چون اگر او ایشان را در بسیاری از امور اطاعت کند، هلاک می شوند، و به تعب می افتند. پس معنای جمله این شد که: فراموش مکنید که رسول خدا تنها در بین شما است، و این کنایه است از اینکه واجب است در امور خود به او مراجعه کنید (و با سایر اقوامی که از چنین نعمتی برخوردار نیستند فرق داشته باشند) در هر پیشامدی که با آن مواجه می شوند طبق نظریه آن جناب رفتار نموده هر چه او دستور می دهد عمل کنند، بدون اینکه کمترین دخالتی به هوای نفس خود دهند. «لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم» یعنی اگر رسول خدا در بسیاری از امور به دلخواه شما رفتار کند به زحمت می افتید و هلاک می شوید. و این جمله تقریباً به منزله جواب از سؤالی است تقدیری، گویا کسی پرسیده: به چه دلیل در امور و حوادث به آن جناب مراجعه کنیم و او به ما مراجعه نکند، و به دلخواه ما رفتار نماید؟ در پاسخ فرموده «برای اینکه اگر به دلخواه شما عمل کند، به زحمت می افتید و هلاک می شوید». (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۸، صفحه ۴۶۶).

خداوند دل‌های مؤمنین را به زیوری آراسته که مجذوب ایمان می شوند و از کفر و عصیان تنفر پیدا می کنند.

«و لکن الله حیب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم» - کلمه «لکن» در ابتدای این جمله است دراک و اعراض از مطلبی است که جمله قبل آن را هم شامل می شود، یعنی جمله «لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم» این معنا را هم می فهماند که شما مسلمانان در معرض هلاکت و گمراهی هستید و کلمه «لکن» می خواهد این را استثناء کند، بفرماید: نه، شما به خاطر اینکه خدا ایمان را محبوب دل‌هایتان کرده، و این انعام را بر شما کرده که ایمان را در دل‌هایتان زینت داده، و کفر را از نظرتان انداخته، و دیگر اشتباهی به کفر و فسوق و عصیان ندارید، لذا مشرف به هلاکت و گمراهی نیستید.

محبوب کردن ایمان در دل مؤمنین به این معنا است که: خدای تعالی ایمان را به زیوری آراسته که دل‌های شما را به سوی خود جذب می کند، به طوری که دل‌های شما به آسانی دست از آن بر نمی دارد، و از آن رو به سوی چیزهای دیگر نمی کند. «و کزه الیکم الکفر و الفسوق و العصیان»، این جمله عطف است بر جمله «حیب»، و معنای مکروه کردن کفر و فسوق و عصیان این است که دل‌های شما را طوری کرده که خود به خود از کفر و توابع آن تنفر دارد. و فرق بین فسوق و عصیان - به طوری که گفته اند - این است که فسوق عبارتست از خروج از طاعت به سوی معصیت، و عصیان عبارتست از خود معصیت. به عبارت دیگر عصیان عبارتست از همه گناهان. بعضی هم گفته اند: مراد از فسوق دروغ است، به



قرینه آیه قبلی که از خیر دروغین فساق سخن می گفت، و عصیان عبارتست از بقیه گناهان . «اولئک هم الراشدون» ، این جمله مسأله محبوب کردن ایمان و مجذوب کردن دل‌های مؤمنین در برابر آن، و نیز مکروه کردن کفر و فسوق و عصیان را بیان می کند، می فرماید همین سبب رشدی است که هر انسانی به فطرت خود در جستجوی آنست، و در مقابل باز به فطرت خود از گمراهی متنفر است، پس بر مؤمنین لازم است که دست از ایمان برندارند، و از کفر و فسوق و عصیان اجتناب ورزند، تا رشد یابند که اگر رشد یابند تابع رسول می شوند، و دیگر هواهای خود را پیروی نمی کنند. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۸، صفحه ۴۶۷).

وجه تغییر سیاق آیه که در آن خطاب را متوجه شخص پیامبر نموده است و چون دوست داشتن ایمان و مجذوب شدن در برابر آن ، و تنفر از کفر و توابع آن، صفت بعضی از افرادی بوده که رسول در بین آنان بوده است و تمامی اصحاب آن جناب، دارای چنین صفاتی نبوده اند- همان طور که آیه قبلی هم تصریح به آن می کرد - و اگر خطاب را متوجه همه اصحاب کرده با اینکه محبت به ایمان و کراهت از کفر و فسق و عصیان در همه اصحاب نبود، همچنان که آیه سابق بر آن شهادت می داد، برای این بود که خواست وحدتشان محفوظ باشد، و خلاصه به گردن آنهایی هم که چنین نیستند بگذارد که چنین هستید، و باید چنین باشید، و به همین جهت در آخر آیه ، سیاق را تغییر داد، و خطاب را متوجه شخص رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) نمود و فرمود: اینان رشد یافتگانند. و اشاره به کلمه «اینان» اشاره به خصوص آنهایی است که چنین صفاتی دارند، یعنی آنهایی که دل‌هایشان دوستدار ایمان و متنفر از کفر و فسوق و عصیان است، تا به این وسیله، هم این افراد را مدح کرده باشد و هم آنهایی را که چنین نبوده اند تشویق نموده باشد.

این را هم باید دانست که در جمله «و اعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم» اشعاری است به اینکه یک دسته از مؤمنین اصرار داشته اند که خیر فاسق مشار الیه در آیه قبلی، مورد قبول واقع شود و رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) به آن خبر ترتیب اثر دهد و اتفاقاً جریان از همین قرار هم بوده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ولید بن عاقبه را (که مردی فاسق بود) به میان قبیله « بنی المصطلق » فرستاد تا زکات آنان را جمع آوری نموده بیاورد، ولید، نزد این قبیله رفت و مردم قبیله وقتی او را دیدند دل‌واپس شدند، و او بدون اینکه چیزی به ایشان بگوید، به مدینه برگشت و عرضه داشت که مردم بنی المصطلق از دین برگشته اند، و زکات نمی دهند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) تصمیم گرفت لشکر به سویشان بفرستد، و با ایشان کارزار کند که آیه مورد بحث نازل شد، و ایشان منصرف گردیدند و در بین مسلمانان عده ای اصرار داشتند که چه خوبست با بنی المصطلق کارزار کنیم. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۱۸، صفحه ۴۶۸).

« یهدی الی الرشد فقامنا به و لن نشرک برئنا اعدا » (سوره جن، آیه ۲) قرآنی که به سوی رشد هدایت می کند و به همین جهت بدان ایمان آوردیم و هرگز احدی را شریک پروردگار خود نخواهیم گرفت. که خلاف آن یعنی به خطا رفتن از واقع را «غی» می گویند. «هدایت قرآن به سوی رشد» همان دعوت او است به سوی عقاید حق و اعمالی که عاملش را به سعادت واقعی می رساند. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۲۰، صفحه ۵۹)



۱۸- « وَ اَنَا لَا نَذْرَى اُشْرًا اُرِيدَ بَعْنَ فِي الْاَرْضِ اَمْ اُرَادَ بِهِمْ رَبَّهُمْ رَشْدًا » (سوره جن، آیه ۱۰) و دیگر نمی توانیم بفهمیم که پروردگار زمینیان شر آنان را خواسته و یا رشد ایشان را خواسته است. کلمه «رشد» با دو فتحه و کلمه «رشد» با ضمه راء و سکون شین به معنای رسیدن به واقع است، بر خلاف کلمه «غی» که به معنای خلاف آن است، و نکره آوردن «رشد» برای این است که بفهماند خدای تعالی نوع خاصی از رشد برای آنان خواسته و اینکه جنیان گفتند ما نمی دانیم آیا خدای تعالی شر اهل زمین را خواسته یا رشد آنان را، برای چهل و تحیری است که نسبت به مسأله رجم و جلوگیری از اطلاع یافتن شیطانها از اخبار آسمانی داشته اند، چیزی که هست این مقدار را فهمیده بودند که این حادثه که در آسمان رخ داده، مربوط به اهل زمین است، حال یا برای خیر آنان است و یا شر آنان، اگر خدای تعالی از پدید آوردن این حادثه خیر اهل زمین را خواسته باشد، قطعاً آن خیر یک نوع هدایت و سعادت اهل زمین خواهد بود، و به همین جهت در شق دوم احتمال خود که جا داشت بگویند «و یا خیر ایشان را» گفتند «و یا رشد ایشان را» موبد این معنا جمله «او اراد بهم ربهم» است، که اشعار به رحمت و عنایت دارد. جنیان در این کلام خود فاعل اراده رشد را ذکر کردند ولی در جانب شر فاعل را ذکر نکردند و نگفتند: «اشر اراد بمن فی الارض» بلکه فعل اراده را به صیغه مجهول آوردند، تا هم رعایت ادب را نسبت به خدای تعالی کرده باشند، و هم فهماننده باشند خدای تعالی شر کسی را نمی خواهد، مگر آنکه خود انسان کاری کرده باشد که مستحق شر خدایی شده باشد. (ترجمه تفسیر المیزان: جلد ۲۰، صفحه ۴۷).

۱۹- « وَ اَلُوْا اسْتَقْمُوْا عَلٰی الطَّرِيقِ لَاسْقِيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا » (سوره جن، آیه ۱۶) و اینکه اگر جن و انس بر راه رشد استقامت بورزند ما ایشان را آبی گوارا و زیاد می چشانیم.
*سخن پایانی و استنتاج:

قرآن، سنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم، گفتار و رفتار معصومان علیهم السلام همگی ملاک رشد محسوب می شوند و این نکته در آیات و روایات مورد تاکید است. از آن جایی که رشد و خلاقیت و نوآوری فقط در انسان وجود دارد و چون انسان دارای اختیار است باید طریقه استفاده از استعدادهای خود را بداند. با توجه به آیات فوق الذکر و همچنین توصیه مقام معظم رهبری به نوآوری و شکوفایی و توسعه در همه عرصه ها و بخصوص علوم و فناوری، شایسته است هر ایرانی در حوزه کاری خویش فعالیتها، روشها و نوآوریها را به کار گیرد تا به هدف تعریف شده در چشم انداز بیست ساله نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران برسد. در این مسیر باید سازمانها و مراکز تحقیقاتی و بخصوص مدیران و مسئولینی که قرار است در سازمان خود نوآوری را فرهنگ سازی نمایند باید خود نوآور و تحول گرا باشند و با زمینه های رشد نوآوری آشنا باشند زیرا مدیرانی که با بسترهای رشد خلاقیت و نوآوری آشنا نباشند و خود هیچ ایده نوآورانه ای در عرصه مدیریت نداشته باشند نمی توانند در سازمان ایجاد تحول نمایند. خلاقیت و نوآوری یک شبه، ناگهانی و با صدور دستورالعمل و بخشنامه عملی نمی شود. رهبر انقلاب با روشن بینی کامل و آگاهی دقیق از این موضوع سالهاست که بستر سازی این موضوع را آغاز نموده اند.

*منابع:

- قرآن کریم، ترجمه تفسیر المیزان
اسپوزن، الکس، اس، پرورش استعداد همگانی ابداع و خلاقیت، مترجم: حسن قاسم زاده، چاپ اول، نیلوفر، تهران، ۱۳۷۱.
سام خانیان، محمد ربیع، خلاقیت و نوآوری در سازمان و مدیریت آموزشی، چاپ اول، اسپند هنر، تهران، ۱۳۸۱.
عابدی، جمال، خلاقیت و شیوه ای نو در اندازه گیری، مجله پژوهشهای روانشناختی، دوره ۲، ۱۳۷۲، شماره ۱ و ۲.
عالی، صمد، مدیریت خلاقیت و نوآوری در سازمان، ماهنامه تدبیر، ۱۳۷۲، شماره ۱۱۰.

